

حس آمیزی

در ادبیات امروز

فضل الله نکو لعل آزاد



کمی دقت کنیم، درمی یابیم که نوعی رابطه‌ی صمیمانه و نزدیک میان کلمات مذکور حاکم است. در حقیقت «شیرین» صفتی است که در معنای غیرحقیقی خود به منظور دل پذیر نمایاندن «لفظ یا سخن» مستعمل شده است و به این معنا نیست که مزه‌ی سخن، شیرین است، چرا که نمی‌توان سخن را چشید تا دریافت که مزه‌اش تلخ است یا شیرین! از لحاظ مفهوم حس آمیزی، این شیرینی با تلخی در تضاد نمی‌باشد. همان گونه که عموم مردم از شیرینی خوش‌شان می‌آید، «سخن هم مورد قبول طبع لطیف آدمی قرار می‌گیرد و به دل می‌نشیند. به عبارتی دیگر «سخن شیرین» سخن مطبوع است.

بیدل دهلوی می‌گوید: «شمع روشن می‌توان کرد از صدای عندلیب». این همان تعبیر «صدای گرم» است که امروزه عوام آن را در گفتارها و نوشتارهای خود مورد استعمال قرار می‌دهند.

یعنی «صدای» بلبل به حدی «گرم» است که از حرارت آن می‌توان شمع روشن کرد. در اینجا «صدا» مربوط به حس شنیداری است و «گرم» مربوط به حس لامسه که در آرایه‌ی حس آمیزی نقیض و نقطه‌ی مقابل «سرد» نیست، بلکه به معنای گیرایی است! با این توضیحات خوانندگان می‌توانند به مفهوم واقعی تعبیر حس آمیزی پی ببرند و اشعار گروهی از معاصران را ارزیابی کنند که آیا ترکیب‌هایی که امروزه در شعر و نثر آنان به کار برده می‌شود، آرایه‌ی حس آمیزی است یا فقط تعدادی کلمات مرکب بی‌روح و دهان پُرکن نامفهوم! کلماتی که فقط خواننده را به شگفت درمی‌آورد! زبان شعر و نثر باید زبانی مفهوم، ساده و ادبی باشد، یعنی شاعر یا نویسنده می‌بایست با کوش فراوان تفسیر کلام را در شعر یا نثر خود بگنجانند، زیرا زبان وسیله‌ی است برای انتقال اندیشه‌ها و تفهیم و تفاهم! در حقیقت کسانی که گمان می‌کنند زبان شعر باید معقد و دور از ذهن آدمی باشد، تیری به تاریکی رها کرده‌اند، زیرا پیچیدگی کلام و غامض بودن آن از عیوب سخن است و نه محاسن! زمانی که حافظ شیراز می‌گوید: «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو»، فوراً در ذهن آدمی آسمان و هلال ماه تداعی می‌شود و معنای دیگری ندارد. حال اگر خواننده مزرع سبز را به دریا و هلال ماه را به خورشید تابان معنا کند، این‌جا دیگر عیب از سواد خواننده است و گرنه زبان حافظ زبانی مفهوم و گویاست!

□ حس آمیزی همانند استعاره، تشبیه، کنایه، ایهام، جناس، پارادوکس، معانی، مجاز و... یکی از آرایه‌های ادبی است که به منظور کوتاه‌تر و وسیع‌تر بیان کردن کلام صورت می‌گیرد. گاه یک آرایه‌ی «حس آمیزی» چنان معنای وسیعی را افاده می‌کند و بر روح شنونده اثر می‌گذارد که حتا از چند جمله‌ی تفسیری هم، آن قدرت کلام و معنای گسترده اراده نمی‌گردد!

زمانی که می‌گوییم: «فضای تلخ و غم‌آلود گورستان»، ناخودآگاه در ذهن آدمی فضایی به تصویر کشیده می‌شود که حاکی از تجمع زنان و مردان سپاه‌پوش عزاداری است که در کنار گوری بر سرزنان و خاک بر سر ریزان در غم مرگ عزیزشان سوگواری می‌کنند و اشک غم می‌ریزند و گه‌گاه صدای ناله و شیون بلند زنان سپاه‌پوش در گوش می‌پیچد و... در این آرایه‌ی حس آمیزی «فضا» امری است که در حوزه‌ی حس بینایی است و با «تلخ» که در حوزه‌ی حس چشایی است در آمیخته! این‌ها همه عظمت و گستردگی این آرایه‌ی ادبی است.

«حس آمیزی» به معنای اعم عبارت است از تعبیری که برآیند آن از آمیزش دو حس متفاوت با یکدیگر خبر می‌دهد و غالباً صفت و موصوف هستند، مانند: سخن شیرین، صدای گرم، دهان یخ، حرف بی‌مزه، قیافه‌ی بانمک، حقیقت تلخ، فریاد سرخ و...

اما اخیراً گروهی از گویندگان در نوشته‌های خود تا حدی از این آرایه‌ی ادبی سود می‌برند که دیگر گوش سلیم خاص و عام از بسامد آن آزرده می‌گردد! به‌خصوص که کلمات مرکب مورد استعمال آنان در شعر معمولاً بی‌معناست و هیچ تصویری را در ذهن آدمی تداعی نمی‌کند و مضاف بر آن محصول دو اسم است، نه صفت و موصوف!

حافظ شیراز می‌گوید: «لفظی فصیح شیرین قدی بلند چابک»، «لفظ یا سخن شیرین» یک کلمه‌ی مرکب حس آمیزی است. «شیرین» صفت است و در معنای مجازی به کار رفته و مفهوم مزه‌ی قند و شکر را افاده نمی‌کند، بلکه معنای «دل‌چسب» بودن از آن اراده می‌گردد! یعنی سخن مطبوع و دل‌چسب و دل‌پذیر! «سخن یا لفظ» امری است که مربوط به حس شنیداری است و با «شیرین» که مربوط به حس چشایی است، در آمیخته گردیده، اما اگر

زندگانی خوب است، اما دریغ که دایمی نیست، پس بر این عمر زودگذر نمی‌توان اعتماد کرد!

ابیاتی که از نظر تان گذشت، نیاز به تفسیر و معنا کردن ندارد، حال به این بیت از شعر حافظ توجه کنید: «من ملک بودم و فردوس بریم جایم بود / آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم» که این مصاریع کمی نیاز به تفسیر دارد، زیرا اگر خواننده نداند معنای «ملک و فردوس برین» چیست، از معنای بیت چیزی در نمی‌یابد، علی‌الخصوص که شنونده حتماً باید آگاهی داشته باشد، چه بر آدم رفته! یعنی این که می‌بایست بداند که آدم در بهشت زندگی می‌کرده و بر اثر خوردن میوه‌ی بهشتی ممنوعه از بهشت رانده شد و به زمین هیوط کرد. با این حال باز نمی‌توان بر حافظ خرده گرفت! زیرا حافظ از حد خود تجاوز نکرده و گناهی مرتکب نشده!

منظور از امثال مذکور این بود که تفاوت میان شعر ساده با غیرساده مشخص شود. البته حافظ اشعار معقد و پیچیده‌ی نیز دارد، اما آن چه که او را شهره‌ی خاص و عام کرده، اشعار ساده و روان اوست نه اشعار غامض! یکی از شاعران معاصر می‌گوید: «دریای شورانگیز چشمانت چه زیباست / آن‌جا که باید دل به دریا زد همین جاست!» در این بیت مشخص نیست که دل را می‌بایست به کدامین دریا زد! به چشم؟ یعنی در چشم که چون دریاست، شیرجه بزنیم؟ یا دل به دریا بزنیم و حرکتی انجام دهیم؟ شعر پیامی نمی‌رساند! اندیشه در قفس ذهن شاعر محبوس و به رشته‌ی تحریر درنیامده است، یعنی می‌بایست خود شاعر را به بیت غزل، سنجاق زد! شاعر به هنگام خلق شعر می‌بایست چیزهایی را به تصویر کشد که در نزد شنونده معرفی باشد. زمانی که «شاعری» در قطعه‌ی «مادر» می‌گوید: «مادرم هر روز می‌گذشت از این! زیر پله‌ها» مگر به غیر از این است که زیر پله‌ها در ذهن شاعر به تصویر کشیده شده، اما در بطن شعر نکره است؟ آیا خواننده حق ندارد، بپرسد کدام زیر پله‌ها؟ مگر شنونده علم غیب دارد؟ این نکته چون روز بارز است که سراینده گمان کرده چون خود، پله‌ها را در عالم اندیشه می‌بیند، خواننده هم در این دیدار شریک است! چرا که شاعر در عالم خیال سوار بر مرکب احساس به دوران گذشته سفر می‌کند و نمی‌داند که در این سفر با روح خود خلوت کرده و کسی او را همراهی نمی‌کند!

گروهی از شاعران معاصر در شعر خود به نکاتی اشاره می‌کنند که فقط خود از آن آگاهی دارند و این همان زنگ خطر برای شعر پارسی‌ست، زیرا آن اندیشه‌ی بی‌که در قفس ذهن شاعر اسیر باشد و در بطن شعر تفسیر نشود، شعر نامیده نمی‌شود. شاعری معاصر در یکی از اشعار خود می‌گوید: «زمانی که خبر مرگ پدر را به مادرم دادند، مادرم حامله بود و خواهرم زیبا شد». این قسمت از شعر نیاز به تفسیر عمیقی دارد و همه‌کس نمی‌تواند معنای آن را دریابد، یعنی چه خواهرم زیبا شد؟ از قدیم گفته‌اند که اگر به زن باردار خبر ناگواری بدهند، فرزند در شکم زیبا می‌شود. اگر کسی این نکته را نداند، هرگز معنای شعر را نمی‌فهمد. حال شاعر چه می‌خواهد بگوید، خدا می‌داند! زیباشدن خواهر در شکم مادر چه پیامی در پی دارد، هیچ‌کس نمی‌داند! در هر صورت، اگر سخن به درازا کشید، امید است که بخششی ز شما بر دلم فرود آید. اسلامشهر - شهرک قائمیه ■



شعر گروهی از معاصران به حدی نامفهوم و مهجور و نامأنوس است که اگر حتا آن‌ها را به هواداران شان واگذاریم، هر کس بنا به سلیقه‌ی شخصی خود آن را تفسیر می‌کند و درست ایراد در همین جاست. زیرا شعر راستین آن است که برای درک آن خواننده نباید نیاز به تفکر عمیق و تفسیر داشته باشد. در حقیقت روح تفسیر در کالبد کلام نهفته است، یکی از دلایل گم‌نام و ناشناس بودن بیدل دهلوی در میان مردم ایران، همین پیچیدگی کلام اوست، چرا که از لحاظ هنر ادبی، «بیدل» یکی از سرآمدهای شعرای روزگاران است.

ایرج میرزا که به دارنده‌ی طبع خدادادی شهره است، می‌گوید: «با مادر خویش مهربان باش / آماده‌ی خدمتش به جان باش / دریاب سحر کنار جو را / پاکیزه بشوی دست و رو را». نیاز به تفسیر و معنا کردن ندارد و این اوج کلام و سادگی و لطافت آن است، تا حدی که شاعر با کوشش فراوان کلمات ساده‌ی (مأنوس) را در شعر خود استخدام کرده و روح تفسیر را در کالبد کلام دمیده است. تا جایی که خواننده برای درک آن نیاز به فرهنگ واژگان و یا تفکر عمیق ندارد. صائب تبریزی می‌گوید: «دل بر این پیرزن عشوه‌گر دهر میند / کاین عروسی‌ست که در عقد بسی دامادست»، یعنی به روزگار فریبنده دل میند که ناپایدار و بی‌وفاست!

سعدی شیرازی می‌گوید: «خوش است عمر، دریغا که جاودانی نیست / پس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست»، یعنی عمر و